

جان كنت گالبرایت
ترجمه: قهرمان قدرت نما

سرمايه و قدرت

I

هیچ موضوعی بیش از رابطه بین عوامل سابق تولید - زمین، کار، سرمایه و مدیریت که این عوامل را فراهم می‌آورد و بر اشتغال آنها نظارت می‌کند، چنین صادقانه مورد کنکاش اقتصاد دانان ماقرار نگرفته است. تا این اواخر، کارائی تولید - یعنی بهره‌گیری حداکثر از منابع تولیدی موجود - بهترین نحوه ترکیب این منابع بود. کمک گرفتن از نمودار، برای حل مسائل ترکیب عوامل تولید هنوز یکی از آئین‌های ویژه علم‌تدریس اقتصاد است؛ اقتصاد دان‌ها (ی) خارج از مدرسه) نیز نسبت به نحوه تعیین هزینه‌های عوامل تولید - اجاره، دستمزد، بهره و منافع - بهمان شدت دل‌مشغول داشته‌اند. در واقع، در اقتصاد کلاسیک، گمان می‌شد که موضوع به دو مسئله مربوط باشد: ارزش که با تعیین قیمت کالاها سروکار داشت؛ و توزیع یا نحوه تقسیم درآمد حاصل بین مالک، کارگر، سرمایه‌دار و مدیر موسسه اقتصادی.

لیکن، یکی از جنبه‌های روابط بین عوامل تولید، کمتر مورد مطالعه قرار گرفته است. و آن اینکه، چرا قدرت به بعضی عوامل منسوب می‌شود و به بعضی دیگر نمی‌شود. چرا روزگاری مالکیت زمین در موسسه‌های تولیدی آن زمان، و بدینال آن در تمام جامعه، قدرت تمام و کمالی کسب می‌کرد؟ چرا در شرایط دیگر، قدرت چه در موسسه و چه در جامعه، به مالک سرمایه تعلق گرفته است؟ در چه شرایطی یک چنین قدرتی باید به کارگر منتقل شود؟

غفلتی که از این بابت شده، حیرت‌آور است؛ در برخورد با هرگونه فعالیت سازمان یافته - کلیسا، یک حزب، یک بنگاه دولتی، یک کمیته کنگره، یا یک عشتراک - اولین کنجکاوی غریزی ما اینست که چه کسی در راس کار است. بعد در پاره شایستگی‌ها، یا استوارنامه‌ایکه موجب تفویض چنین اختیاری شده است، غور می‌کنیم. در مواجهه با یک سازمان

بلافاصله بدو سؤال بر می‌خوریم: رئیس کیست؟ چگونه به ریاست رسیده است؟

II

یکی از دلایل بی‌اعتنائی به سؤال فوق اینست که برای منتهای دراز، در پژوهش‌های رسمی اقتصادی، گمان می‌شد که دست اندرکاران فعالیت‌های اقتصادی امکان چندانی برای اعمال قدرت ندارند. در اقتصاد کلاسیک - یعنی اقتصاد آرام اسمیت، دیوید ریکاردو، توماس مالوس، جان استوارت میل و آلفرد مارشال - و پس از آن با روش‌شناسی معاصر، با شدتی بیشتر، یک موسسه کسب و کار (مانند دامداری‌های تولیدی یا امروزی ویسکنسین) در مقایسه با بازار کوچک شمرده می‌شد. قیستی که به محصول این موسسه تعلق می‌گرفت، با توجه به رقابت و بدون دخالت اشخاصی، توسط بازار تعیین می‌گردید؛ و همینطور بود که به عرضه کنندگان پرداخت می‌شد. دستمزد‌ها را نیز بازار تعیین می‌کرد. و همچنین بهره‌ایکه به سرمایه‌های قرض شده تعلق می‌گرفت، منافع را تعیین می‌داشت. گمان می‌رفت که تکنولوژی عامل ایستائی باشد. دو بحث این شرایط حجم آرمائی تولید موسسه را از رابطه بین هزینه‌ها، و قیمت‌های بازار در سطوح مختلف تولید، تعیین می‌کرد. اگر رئیس موسسه قدرتی در کنترل قیمت‌ها، هزینه‌ها، دستمزد‌ها یا بهره نداشته باشد و حجم تولید وی را عوامل خارجی تعیین کنند و منافع او را رقابت‌ها به حداقل برسانند، یک چنین رئیسی بحق می‌تواند نسبت به قدرت خود بی‌علاقه باشد. در واقع وی دارای هیچگونه قدرتی نیست. درست تا اوائل قرن حاضر، اقتصاد کتاب‌های درسی، دنیا را متشکل از این موسسات کوچک و رقیب تصور کرده بود. بنابراین نادیده گرفتن مسئله قدرت هم امر موجبی بود و هم اجتناب‌ناپذیر. لیکن مکاتب دیگر اقتصادی، به اندازه فوق‌نا توان نبودند.

در این میان جامعه‌گرایان مقام شخصی‌دارند. در اواسط قرن گذشته، آنها موضوع قدرت را با چنان حرارتی به‌مباحث اقتصادی وارد کردند که هنوز هم دنیا را از تاثیر خود ترسانده است. جامعه‌گرایان مفهوم نظام موسسات کسب و کار رقیب و دست‌نخورده کثی پذیر (انفعالی)، را به‌عنوان بهانه آوری‌های پیش یا افتاده رد کردند. (به گمان آنها) تولید زیر سلطه کسانی است که کنترل و عرضه سرمایه را در دست دارند - یعنی توسط سرمایه‌دارانیکه به قیمت حل و قیاس خود، همه مزایای این فرایند استعجاله را غصب می‌کنند و در انحصار خویش در می‌آورند. (بدینگونه) قدرت ایشان در موسسه بی‌نقص است. قیمت‌ها و دستمزد‌ها به توجه به منافع گروهی ایشان تعیین می‌شوند. آنها جامعه را تحت سلطه خود در می‌آورند و اخلاقیات آنها بنیاد می‌نهند. به‌علاوه، اینها دولت را که بصورت کمیته اجرای خواسته‌ها و منافع طبقه سرمایه‌دار درآمده است، به‌زیر کنترل خود می‌کشند. دیگر جایی برای منسوب کردن قدرت به عوامل دیگر تولید نمی‌ماند. در این فرایند از تکامل رقابتی، اینها به‌قدرت و در دست در اختیار سرمایه است.

در اقتصاد کلاسیک با مال تا ایندیوای نظر جامعه‌گرایان مورد قبول قرار گرفت. مفهوم بازار رقابتی و ایس‌نست، بطوریکه در حال حاضر فقط در کتابهای درسی بعنوان موردی استثنائی یاد می‌شود، این موضوع را همه پذیرفته‌اند که یک موسسه کسب و کار بر روی قیمت‌ها و تولیدات خود کنترل دارد - یعنی دارای قدرتی است که ممکن است از انحصار (مونوپولی)، انحصار چندقطبی (اولیگوپولی)، یا کیفیت خاصی از تولیدات یا خدمات که آنرا از رقابت مصون نگه‌مدارد، نتیجه‌گرده. تنها مدافعان حرفه‌ای نظام کسب و کار آزاد، یعنی مزد بگیران ارزاقیت حرفه‌ای، هنوز به دفاع قانون رقابت، که موجب سقوط مولکان خود آنها خواهد شد، می‌پردازند. عقیده عموم بر اینست که «بعثت بزرگی مطلق و نسبی

شرکت‌های عظیم، قدرت بازار این شرکتها نه تنها اساس قدرت اقتصادی، بلکه پایه قدرت چشمگیر سیاسی و اجتماعی است» و دیدگاهی شبیه به نظر جامعه‌گرایان نیز پیدا شده است. (و آن اینکه) چنین قدرتی بدون شك متعلق به سرمایه است. اعمال قدرت، امتیاز ویژه مالکیت است و سایر عوامل تولید مقامهای نازلتری دارند. در این فرض که قدرت طبعاً متعلق به سرمایه است، همه اقتصاددان‌ها اشتراك عقیده دارند.

فرا تر از این، مسئله قدرت مورد بحث زیادی قرار نگرفته است. صاحبان سرمایه، با صلاحدید بازاری، قیمت‌ها و دستمزد‌ها، سرمایه‌گذاری و حجم تولید را تعیین و سود سهام را اعلام می‌کنند. نفوذ کسب و کار بر روی دولت البته نامشروع و خلاف قاعده فرض شده است، لیکن با تمام این احوال، یک چنین نفوذی توسط صاحبان موسسات و یا به سود آنها دارد اعمال می‌شود. (گذشته از این) راه‌های دیگر اعمال قدرت سرمایه، مورد تأمل جدی قرار نگرفته‌اند. در سه دهه اخیر، شواهد فراوانی نشان داده‌اند که قدرت از صاحبان شرکت‌های بزرگ امروزی، به مدیران این شرکت‌ها انتقال یافته است.

قدرت سهامداران، چنانکه گفته شد زو به ناچیزی گذاشته است. برای قسمت کوچکی از سهام در مجامع سهامداران در طی تشریفاتیکه حتی مراسم بزرگ نمی‌توانند جلوی ابتدائاتشان را بگیرند، کسب تکلیف می‌شود. سرنوشته بقیه به وکالت بتوسط هیئت مدیره‌ایکه از جانب مدیران موسسه انتخاب می‌شود، تعیین می‌گردد. با وجود اینکه سهم این مدیران در موسسه ناچیز است، معماً کنترل موسسه بطور کامل در اختیار آنهاست. شواهد آشکارا نشان می‌دهند که قدرت در دست این مدیران است. با این وجود به اگر اه قبول می‌شود که قدرت بطور حدی و پایدار از صاحبان سرمایه گرفته شده باشد، بعضی از پژوهشگران هنوز اسطوره قدرت

سهمداران را رها نکرده‌اند. مانند مسائل سیاستهای خارجی، هنوز امید می‌رود که با افسون بتوان آن چیزی را که واقعیت انکار کرده است، نجات داد.

عده‌ای دیگر، منجمه همه جامعه‌گرایان معتقدند که تغییر سطحی است، و کنترل عمیق و کار کردی (۱) (عملی) هنوز با سرمایه است. تنها سادۀ لوحان در برابر واقعیت آشکار و اکشن نشان می‌دهند. بعضی وجود بعضی تغییرات را قبول کرده‌اند، ولی از قضاوت در پاره اینکه این تغییرات مهم‌اند یا نه، خودداری ورزیده‌اند. لیکن، عده‌ای دیگر از اینکه قدرت مشروع سرمایه دارد غضب می‌شود، احساس خطر کرده، و تا آنجا که ممکن باشد خواستار معکوس کردن روند زویدان‌ها شده‌اند. تقریباً تمام معدودی، اعتبار سرمایه در رابطه با مدیریت موسسات اقتصادی را مورد تردید قرار داده، یا آنرا در حال زوال پایدار دیده‌اند.

III

لیکن، در دراز مدت، قدرت در موسسات تولیدی - و بطور کلی در جامعه بین عوامل مختلف تولید دست بدست های کلی شده است. سرمایه در این اواخر است که اهمیت زیادی پیدا کرده است، تا دو قرن قبل هیچ انسان فکوری در رابطه بین زمین و قدرت تردید نمی‌کرد و ثروت، عزت، منزلت، نظامی، و قدرت آمیخته با خودخواهی بر روی زندگی مردم، که با مالکیت زمین همراه بود برای صاحب آن در اجتماع شخص و در دولت قدرت می‌آورد. این امتیاز های جانبی مالکیت زمین، بر جهت حرکت تاریخ نیز تاثیر کامل گذارد و حتی آنرا زراعتیاد خود در آوردن برای دو قرن، تا تقریباً دو سده سال قبل از کشف آمریکا امتیاز های فوق موجب لشکر کشی های مکرر به شرق، که به جنگ های صلیبی معروفند، شد. کمک به پیرانی، که در محاصره کفار بود، و نجات اورشلیم که بدست آنها افتاده بود، بدون شك از علل مهم زبانه کشیدن آتش بودند. ولی این تمام قضیه نبود. در روابط بین شرق و غرب مسیحی بی‌اعتمادی ژرفی وجود داشت. اورشلیم ۴۵۰ سال تمام زیر سلطه اسلام بود و رهائی آن قبلا چنان فوریت همچنان آلودی پیدا نکرده بود، پسران جوان اشراف فرانک، مانند زارغان گرسنه‌ایکه بدنبال پطرزاهد (۲) برای افتادن، زمین می‌خواستند. در زیر صلیب های پوشیده، قلبها به عشق زمین می‌طپیدند. بالدوین، برادر کوچک کود فری بونیونی (۳) در سزراه خود به بیت المقدس، با این تصمیم

دشوار روبرو شد که با لشکریان نجات بخش به راه خود ادامه دهد، یا در قطعه زمین دلکشی در اسیا ماندگار شود. وی بدون زحمت زیاد شق دوم را انتخاب کرد، و فقط پس از مرگ برادر، تیول خود را ترک نمود و اولین شاه اورشلیم شد. سه قرن و نیم پس از کشف آمریکا، شناخت نقش استراتژیک زمین، به آن نقش مهمتری در تاریخ داد. قاره آمریکا، استپ‌ها، و قسمت مسکونی جزایر آنتیپد پر از جمعیت شده بود. بار دیگر، دین وارد کار انتقال اراضی، و تاحدی سرپوش گذارنده نقش فرایند دوم شد. اسپانیولی‌ها خود را مأمور خداوند برای رستگاری روح سرخپوستان قلمداد کردند، و پارسایان (پورتیگان‌ها) در درجه اول خود را موظف می‌دانستند که برای خویش محیط زیست مناسبی بیابند. به زعم کاتولیک‌ها و سواران، پروردگار اراضی بزرگ را بدین علت که فر آنها بهتر می‌شد به قیومت روحانی بومیها، و بسا منقرض شدن آنها بسپاهان پرداخت، دوست می‌داشت. از نظر پارسایان و پروتستان‌ها، شایستگی روحانی در داشتن خطبه و مرزبانی‌ها بود. ولی اینجا فقط جزئیات این تفکر دردنیای جدید، مانند نیای قوی، قدرت بعنوان یک حق، متعلق به صاحبان اراضی بود. تصور کسی، در معنای تازه خود، نظامی بود که حق رای را به آنها که شایستگی خود را از طریق بدست آوردن املاک به ثبوت رسانده بودند، می‌داد و نه بدیگران. اهمیت که زمین پیدا کرده، و انگیزه بدست آوردن آنرا، باید در اقتصاد جستجو کرد. تا تقریباً همیشه اواخر، تولیدان کشاورزی یعنی سرزمین‌ها، و زمین‌ها، و قسمت بزرگی از کلیه تولیدات را تشکیل می‌دادند، که اینک هنوز بین هفتاد تا هشتاد درصد از تولیدات کشورهای اروپایی، و اقتصاد فقیرتری مانند هندوستان امروزی را تشکیل می‌دهند. از اینرو، مالکیت یا کنترل زمین به شخص موقعیت ممتازی در شکل رایج فعالیت های اقتصادی آن زمان داد، زمین نداشتن یعنی از دست دادن در زمین هائیکه باقی مانده بود.

از طرفی، عوامل دیگر تولید دارای نقش استراتژیکی پائین‌تری بودند.

تکنولوژی کشاورزی ایستا و ساده بود، از اینرو صرف نظر از سرمایه‌ایکه در خرید بردگان بکار برده می‌شد، میدان زیادی برای فعالیت سرمایه باقی نمی‌ماند، و مطابق یک قانون کلی، بردگان نه تنها همراه با زمین قابل استفاده

بودند، فعالیت های غیر کشاورزی که در عقایسه، اهمیت چندانی نداشتند سرمایه زیادی نمی‌خواستند و تکنولوژی ساده و ایستا نیز میزان تقاضا برای این عامل را محدود کرده بود. بنابراین - نکته‌ای که بدان توجه کافی نشده است - تا دو سده سال قبل عرضه مختصری از سرمایه، با امکانات استفاده‌ای بهمان اندازه مختصر، در جریان بود. اگر کسی در انگلستان یا اروپای غربی زمینی داشت، می‌توانست به مقدار مختصر سرمایه‌ایکه برای زراعت آن زمین کافی بود دست یابد. (لیکن) داشتن سرمایه دلیل بدست آوردن زمین نبود.

بدست آوردن کارگر هم مشکل نبود. نیروی کار به تبعیت از یک روند شناخته شده همیشه فراوان بود. دیوید یکاردو، از روی تجربیات زمان خود، در سال ۱۸۱۷ چنین گفت: «هیچ نکته از این شناخته تر نیست که عرضه کارگر همیشه در غایت خود با وسائل نگهداری از آن متناسب خواهد بود، و بیارت دیگر، در زمانی کوتاه، با دستمزد های بخور و شیر، عرضه را محدودی از کارگر فراهم خواهد آمد. چون به اندازه کافی از کارگر استفاده می‌شد، به تبعیت از قانون بازده نزولی، کار یک کارگر اضافی (۴) نیز تقریباً یا هزینه امرار معاش بخور و نمیزی برابر می‌گشت. اگر این کارگر نسبت از میزان با گرسنگی خود می‌کشد، می‌توانست به سادگی با کارگر دیگری عوض شود. اگر کسی نتواند چیزی اضافه کند و جانشین کردنش آسان باشد، قدرت ناچیز و قدرت چانه زنی ناچیزتری دارد.

ولی کسی که دو فایده داشتن یک زمین را می‌بیند، اگر زمین حاصلخیز شکی بخورد راه نمی‌یابد. و نیز کسی به نتایج وخیم از دست دادن مساحت های مشابهی از زمین شك نمی‌کرد. این بدان معناست که مالکیت زمین اهمیتی استراتژیک داشت، و حتی فلاسفه‌ایکه عقاید آنها منادی انقلاب صنعتی بود نمی‌توانستند جامعه‌ای را متصور شوند که وضع در آن بغیر از این باشد.

آدام اسمیت، با وجود مخالفتی که در بیشتر موارد با پیروان فیزیوکرات (طبیعیون) خود در فرانسه که زمین را منبع غائی تمام ثروت‌ها می‌دانستند می‌کرد، به زمین عطیه خاصی را نسبت داد، که از روی مرحمت خداوندی به دارنده آن باز می‌گشت. چهل سال بعد، پس از جنگهای ناپلئون، ریکاردو و مالتوس به مالکیت زمین اهمیت بیشتری دادند. (به نظر آنها) جمعیت برطبق اصول زیست شناختی

خود، اضافه می‌شد. این فرایند میزان تقاضا برای مواد غذایی را که با سرعتی کمتر از رشد جمعیت افزایش می‌یافت، زیاده‌تر می‌کرد. در نتیجه، قیمت نسبی غذا و سهمی از درآمد که به جیب مالکان می‌رفت، بی‌قاعد و نامحدود بالا می‌رفت. عامل مهم کمیایی زمین بود. «کارگر طبیعت، نه بخاطر کار زیاد بلکه به خاطر کار کمی که می‌کند مزد می‌گیرد. هر چقدر که این کارگر درواگذاری نعمات خود چشم‌تنگتر می‌شود، برای کاری که می‌کند مزد بیشتری می‌خواهد. هر چه دامنه سخاوتمند بیشتر می‌شود، کارش رایگان تر می‌گردد. مایه تعجب نیست، که دارندگان این منبع کمیاب در اقتصاد کشاورزی متداول آن زمان، دارای قدرت کامل، و در جامعه دارای اعتبار و قدرت باشند»

IV

ریکاردو در لحظه‌ای از تاریخ چیز نوشت که زمین داشت از اعتبار والای خود می‌افتاد. این قسمتی بدین علت بود که کمیایی زمین، که وی اهمیتش را از آن می‌دانست، موجب فعالیت های باورنکردنی برای بدست آوردن عرضه جدید زمین شد. در آمریکای شمالی و جنوبی، آفریقای جنوبی و استرالیا زمین های بزرگ استفاده شده و قابل استفاده‌ای کشف شدند. با رفتن به مرز های نو، امکان داشت زمین های جدیدی بدست آورد و یا زمین‌های از دست رفته قدیم را جبران کرد. حالا دیگر برای انتقال بذر، دام و ابزار و پای بند کردن کارگر بر سرزمین تا اولین برداشت، سرمایه نیاز افتاد، و چون یک خادم جاه طلب (۵) می‌توانست گهگاه در دنیای جدید زمینی بزرگتر از زمین های اغلب عالیجنابان دنیای قدیم بدست آورد، دیگر زمین منبع مطمئن ایجاد شخص نبود.

از طرفی، اختراعات مکانیکی و توسعه دانش استخراج و ذوب فلزات، و مهندسی برای بکارگیری سرمایه امکانات خارق‌العاده‌ای بوجود آورد. از استفاده بیشتر سرمایه در تکنولوژی پیشرفته تر، تولید بیشتری برخاست، و از تولید بیشتر درآمد بالاتر و پس انداز زیادتر نتیجه شد. معلوم نیست که در قرن گذشته، رشد تقاضا برای سرمایه بیش از عرضه آن بوده باشد. در کشورهای جدید، منجمه ایالات متحده، سرمایه معمولاً کم و هزینه‌ها بالا بود. لیکن، در انگلستان در اغلب سالهای قرن، نرخ بازده پائین بود و انگلیس‌ها مجبور شدند که در سرزمین های دور دست، پس انداز های خود بقیه در صفحه ۵۷

را به کارهای سوخت آوری بگمارند. ولی در آنجا، ذغال سنگ، آهن و فولاد، خطوط آهن، لوکوموتیو، کشتی، ماشین های نساجی، ساختمان و پل سهم فرایندهای از تولید ملی را بخود اختصاص داده بودند. برای تولید اینها، فقط سرمایه بود که به حساب می آمد. کشاورزی با اتکای خاصی که بر زمین داشت، سهم کاهنده ای از کل تولید را بعهده داشت. کسی که دارای سرمایه بود یا کنترل آنرا در دست داشت، حالا می توانست بر کارگر و زمین مورد نیاز نیز تسلط داشته باشد. لیکن، کنترل کارگر و زمین قدرتی برای تسلط بر سرمایه بوجود نمی آورد. بدینگونه در موسسه، قدرت به سرمایه انتقال یافت. و به همین نحو اعتبار در جامعه، و قدرت در دولت از سرمایه ناشی شد. در اوایل قرن نوزدهم، پارلمان انگلیس هنوز زیر نفوذ خانواده های بزرگ مالک بود. در اواسط قرن این خانواده ها، با کم کردن اجاره اراضی خود، به فشار صنایع برای بائین برتن قیمت مواد غذایی و در نتیجه بائین زمین مسترزد کارگران کارخانه ها تن در دادند. در اواخر قرن، شخص شاخص سیاست انگلستان، صاحب صنعت (۶) بزرگ بیرمنگام و بیچ ساز بیشاهنگ، ژوزف چمبرلین بود. در اوایل قرن، دولت ایالات متحده در دست عالیجنابان صاحب زمین و صاحب برده ویرجینیا بود، در اواسط قرن قدرت با توافق عمومی، به مردان موسسات اقتصادی، که از نظر بعضی ها همان چناینگاران خریول باشند، انتقال یافت. سنا باشکاه صاحبان ثروتمند کسب و کار شده بود.

این تغییر، که بر روی آنچه که بعداً می آید اهمیت بسیاری دارد، بنظر طبیعی نیامد. جورج واشنگتن، توماس جفرسون و جیمز مادیسون خیلی بیشتر از کولیس ب هاتینگتون، ژ. پ. مورگان یا اندروملن برای احراز مقام های صاحب قدرت عمومی مناسب پنداشته می شدند. اینها بعنوان آدمهائی شناخته شده بودند، که برخلاف سرمایه داران، فقط برای حفظ منافع خود ظرفیت عمل نداشتند. در مورد اینها عمل کردن به نفع خود (۷) مثلاً دفاع از بردگی - بیشتر از عمل سرمایه داران در حق خود (۸) - تجویزیه، معقول و مشروع بنظر می رسید؛ یک چنین برداشت دوگانه، هنوز در طرز تلقی عامه و کتابهای ابتدائی تاریخی مشاهده می شود. ممکن است این را بعنوان یک قاعده کلی قبول کنیم که هرچه اعمال قدرتی قدیمی تر باشد، ظاهری کم آزارتر، و هرچه نوتر، هیبتی غیر طبیعی تر و خطرناکتر دارد.

V

حالا روشن خواهد شد که چه چیز به یک عامل تولید باصحابان یا کنترل کنندگان آن قدرت می دهد. قدرت متعلق به عاملی است که بدست آوردن یا چاشنم کردن آن مشکلتر از دیگر عوامل است. به زبان دقیقتر، قدرت به عاملی متغییل است که در حالت نهائی (۹) دارای بزرگترین کشش ناپذیری عرضه است. این کشش ناپذیری ممکن است نتیجه یک کمبود طبیعی، یا کنترل موثر عرضه بتوسط یک سازمان انسانی یا هر دو باشد. در زمان انسانی، اگر کسی صاحب زمین بود می توانست به سادگی به کارگر سرمایه (به میزان مختصری که مورد نیاز بود) دست یابد. ولی دسترسی به کارگر و سرمایه جاری (۱۰) به آسانی موجب بدست آوردن زمین نمی شد. اینجا ملغمه ای از علت و معلول است اندر کار بودند چون زمین وسیله خاصی برای کسب قدرت اقتصادی و اجتماعی بود. سعی می شد که از راههایی مانند قوانین منع انتقال (۱۱) مالکیت فقط خاص کاست ممتاز یا اشراف باشد. و این - بنوعی خود - امکان دست یافتن بزمین را محدود کرد. و بر قدرت اقتصادی و چیرگی اجتماعی که در قیل های متوالی، به صاحب زمین ارزانی شده بود، بیش از پیش افزود.

در عصر سرمایه، زمین به اندازه کافی برای موسسات صنعتی و در سطح های وسیعتر برای فعالیت های کشاورزی وجود داشت. کارگر نیز گماکان زیاد بود. لیکن داشتن زمین و کارگر دیگر موجب تسلط به سرمایه نبود، اما با سرمایه به سادگی می شد به زمین و کارگر دست یافت. حالا کار سرمایه انتقال داشتن قدرت در موسسه و در نتیجه در جامعه شده بود.

VI

فصل قبل روشن کرد که در نظام صنعتی، لاقل در زمان صلح، سرمایه به میزان مورد استفاده و حتی زیادتر وجود دارد. تمایل به پس انداز زیاد، و نیاز به جریان آن از طرف دولت، یکی از جنبه های مسجل و شناخته شده اقتصاد کینز است. و چنانکه دیده ایم، یک موسسه صنعتی بعنوان جزئی از سرمایه های خود، پس انداز خویش را از درون خود تأمین می کند. چون هدف برنامه ریزی موسسه فراهم آوردن پس انداز است، بنابراین احتمال بدست آوردن آن نیز بسیار

است.

در عین حال، نیاز های تکنولوژیکی و برنامه ریزی، بر نیاز موسسات صنعتی به استعدادهای متخصص و سازمان این استعدادها افزوده اند. نظام صنعتی، باید برای بدست آوردن استعداد های فوق، اساساً، به منابع برونی متکی باشد. برای اینکه این استعداد ها موثر باشند، باید در همکاری موثری گرد آیند. این گردهم آئی باید به صورت یک سازمان باشد. در یک سازمان ذیصلاح کسب و کار، بدست آوردن سرمایه معمولاً ساده است. لیکن، مالکیت نهایی سرمایه دلیل بدست آوردن و سازمان دادن استعداد های لازم نیست. با توجه به تجارب گذشته، می توان انتظار داشت که در موسسات صنعتی قدرت دوباره دست بدست نشود و از سرمایه به هوش سازمان یافته (۱۲) انتقال یابد. و می توان انتظار داشت که بازتاب انتقال فوق، بصورت پراکنش قدرت در جامعه عمل کند.

این چیزی است که در واقع بوقوع پیوسته است. این نوعی دست بدست شدن قدرت بین عوامل تولید، و مشبه رویدادی است که دو قرن قبل در کشور های پیشرفته بین زمین و سرمایه بوقوع پیوست. داستان از پنجاه سال قبل آغاز شد و هنوز در حال تکوین است. شواهد بیش با افکار متعددی مانند از بین رفتن قدرت سهامداران در شرکت های جدید، موقوفیت مستحکم مدیران موفق، جذب رهو به زوال اجتماعی بانکداران، غرابت این گفته که وال استریت بر ایالات متحده حکومت می راند، جستجوی خستگی ناپذیر برای جذب استعداد های صنعتی، اعتبار تازه آموزش و آموخته ها، همه وجهه گواهیهای بر این نکته اند.

چون موقیعت سرمایه، مانند زمین دل گذشته، تغییر ناپذیر محصور می شود، این نوع انتقال قدرت نیز نا آشکار مانده است. اینکه قدرت ممکن است در جای دیگری باشد غیر طبیعی بنظر می رسد، و کسانی که جز این فکر می کنند، بدنبال نوآوریهای بیهوده ای هستند. (بعلاوه، انتقال فوق) برای این نا آشکار مانده است که قدرت به یکدیگر از عوامل شناخته شده تولید تعالیم اقتصاد قرار دادی منتقل نشده است. (می دانیم که قدرت) به کارگر واگذار نگردیده است. کارگر بر میزان مستمرد و شرایط کار خود چیرگی محدودی یافته است، ولی نه بر موسسه. و کارگر هنوز فراوان است. اگر پس انداز های فراوان و جمع شده به کار برده نشوند، نخستین اثر پیکاری خواهد بود، اگر از پس انداز ها استفاده شود، ماشین

چاشنم کارگر غیر ماهر و دارای مهارت های متعارف خواهد شد. از اینرو، کارگران غیر ماهر و دارای مهارت های قرار دادی، همراه با سرمایه دار، از بری سرمایه زبان می بینند.

قدرت به مدیر کلاسیک موسسه اقتصادی که زمانی سرمایه را با سایر عوامل تولید درمی آمیخت، نیز منتقل نشده است. در نظام صنعتی وی ستاره رو به افول است. گذشته از دسترسی به سرمایه، خصوصیات مهم یک مدیر عبارت بودند از ابتکار (۱۳)، توانائی اتخاذ تصمیم و شجاعت در بخطر انداختن پول، از جمله پول خرد، هیچیک از این خصوصیات دیگر در سازمان دادن هوش ها یا رقابت موثر با آنها، اهمیت خاصی ندارند. در واقع، قدرت به چیزی انتقال پیدا کرده است که جستجوگران بدست، ممکن آنرا بحق عامل تولید جدیدی خطاب کنند. این عامل تجمی از دارندگان دانش های گوناگون فنی، تجارب یا استعداد های دیگری است که تکنولوژی و برنامه ریزی صنعتی امروزین بدانها نیازمند است. این گسترده ایست که از رهبری موسسات صنعتی امروزین شروع و به جانی کمی بالاتر از نیروی کار ختم می شود و تعداد بیشماری از مردم و استعداد های مختلف را دربر می گیرد. موقیعت موسسات کسب و کار امروزین، چنانکه اغلب آئین ها اکنون تولیدا پذیرفته اند، به کارائی این سازمان بستگی دارد. اگر این سازمان تجزیه، یا بنحوی از دست برود، گردآوری مجدد آن حتمی نیست. گسترش آن برای قبول وظایف جدید نیز گران تمام می شود و در موقیعتش شك است. اینجا با مسئله قیمت بسیاری بالای عرضه در یک حالت نهائی، و همچنین قدرتی که از این فرایند نتیجه می شود، برمی خوریم. وظیفه بعدی ما مطالعه عمیقتر این مکان هندسی جدید قدرت، در موسسات کسب و کار و در جامعه است.

- 1- Functional
- 2- Peter the Hermit
- 3- Grodfev of Bouillon
- 4- Marginal Worker
- 5- Varlet
- 6- Industrialist
- 7- In their own interest
- 8- In their own behalf
- 9- Margin
- 10- Operating capital
- 11- Laws of entail
- 12- Organized intelligence
- 13- Imagination